



نظری به ادبای نزدیک ،

## ادبستان قندهار

( ۳ )

بقلم ، س عبدالحی خان حبیبی

سرمدار مهر دلخان مشرفی

نایع و بدایع شعری نایع علم بدیع و بیان از مهمترین فنون ادب است ،  
 که نخست در عربی سر و صورتی بهم گرفته ،  
 بعد از آن جمعی از گویندگان زبان پارسی ، نیز آنرا تقلید و پیروی کرده اند ، از  
 اوائل دوره نشو و نمای ادبیات پارس گرفته تا کنون در هر عصر و زمان شعراء  
 و سخن سرا بان ، باین فنون نظر داشته ، و در زمینه بدایع شعری با تکلف زیاد  
 و تصنع قدم برداشته ، و جمعی هم از رشاقت و سلاست سخن سرانی دور افتاده اند .  
 اما چون شعر ذاتاً زاده احساسات و عواطف است بنابراین درین مرحله

علویت مقام و عظمت آن مره‌رکسی را مسلم است، که با شور انگیز ترین بیانه‌ها از عواطف و جذبات قلبی خویش ترجمانی کند، و خوانندگان را سرشار و فریفته، معانی لطیف و الفاظ پاکیزه سازد.

اغلب سخنوران سلف و خلف چون درین زمینه دشوار گذار وارد شده اند، بکلی از جاده سلاست و حسن بیان که بیشتر در شعر و شاعری مطلوب است، دور افتاده و معنی را قربان الفاظ خشک و خالی نموده اند، پیشوای بزرگ « مشرقی » حضرت « بیدل » چون در دنیای شعر و ادب طرفدار هیچگونه تکلف و تصنع نیست، و در صورت تکلف « شعر گفتن چه ضرور؟ » را فرموده است، بنا بران در هر جا با قریحه روان و طبیعت روشن و تابناک و جذبات سرشار خود پیش آمده و چیزی گفته است! یکی از اساتید ادب را یاد دارم، که همواره میگفت: کلام حضرت بیدل سراپا حسن بیان بوده و از انواع بدائع مملو است، حتی در يك بیت چندین صنعت لفظی و معنوی را بخوبی جا داده است، با آنهم از در تکلف نه آمده، و طراوت سرشار سخنوریش را نپاخته است. مثلاً هر بیت او جامع انواع تشبیه و استعاره و صنعت مراعات النظیر و تناسب و غیره بوده، با سلاست و شیرینی بیان، گوهر الفاظ را بهم سفته است! سردار مهر دلخان « مشرقی » چون شاگرد « ادبستان بیدل » بوده، و سبک حضرت استاد را خوب آموخته و مشق کرده است، بنا بران سخنانش حاوی هرگونه مزایای ادبی است و همچون گروهی از کویندگان بی ذوق، تنها لفظ باف نبوده، هرگونه بدایع و رنگینی های شعری را با حفظ رشاقت و طراوت، و معانی متین و بلندی، در اشعار خود بسته است! و هم ازینجاست که کلامش متانتی در خور تحسین دارد، و الفاظی میانه نهی و بی مغز نیست، ما درینجا نمونه از اشعار او که دارای بدایع ادبی است، نشان می دهیم:

آمد خزان پیری، طی شد بهار طفلی  
عشرت چو برق بگذشت با فی سوار طفلی

دلم خون شد ز درد شام هجران  
فروغی از سحر دارم تمنا  
درین بیت ها در کلمات پیری و طفلی، خزان و بهار، شام و سحر صنعت  
( تضاد ) را مراعات کرده است.

همچنین در بیت آنی صنعت مراعاة النظیر و تناسب را با اسلوبی نیکو و دلکش  
جاداده است :

تا بدل یاد دو چشم برمه آلودش گذشت  
در گاو چون فی کرمه شد ناله شبگیر ما  
تلازم چشم و سرمه، و باز سرمه و ناله و کلو، و باز کلو و ناله و فی و کرمه چقدر  
بجا و دلچسپ است !

درین دو بیت صنعت جمع و سیاق الاعداد را مراعات می نماید :

بچرخ مشتری و زهره و مه و خورشید  
بیش مهر جالت چو شب سیه پوشند  
بیاغ بلبل و ربان و سبزه و سوسن  
ز رشک حلقه زلف تو دام بردوشند

صنعت تنسیق الصفات که یکی از بدایع انظمی است، با مراعات تدریج، خیلی  
خوش آیند است، « مشرقی » در یک غزل تنسیق صفات را غالباً به اسلوب  
تدریج صاعد خیلی خوب می بندد، که این ابیات از آنجاست :

ز عکس لعل بیگوت تو موج باده ساغر  
شفق شد، ارغوان شد، لاله شد، یاقوت احمر شد  
به کلکشت چمن بی روی او مترکانت چشم من  
سنان شد، تیر شد، ناوک شد، و برکشت خنجر شد  
بی قتل من آن یرحم سنگین دل ز بیباکی  
نصارا شد، یهودی شد، برهن گشت، کافر شد  
ز جا چون جلوه گر گشتی پیا از سرو بالایت  
بلا شد، فتنه شد، آشوب جان شد، روز محشر شد  
بان گل بگلشن « مهر دل » اشعار رنگینم  
ورق شد، جمع شد، ازم بریشان گشت، دفتر شد (۱)

در غزل آنی کلمه « بار » چند بار و در هر بار، به معنای جداگانه آورده، و صنعت  
پنجینیس نام را مراعات کرده است :

تا ندادند بکویتو رقیبا نم بار  
شد زخوناب دلم دیده خونین خون بار  
خشک شد ریشه هر سبزه نورسته بخاک  
آخر ای قبض سعاب کرم از لطف پیار

(۱) شاید درین مصرع سهواً از کاتب شده باشد.

روز وصل است و من از دیده همی ریزم اشک      از توام نخل امید آمده ای دوست یار  
 از خزان سر و ز بیاری خود آزاد است      ناقصانند اگر از ثمر خود تنه بار (۱)  
 من که صد بار تو از کوی خودم رانده‌ام      کرده ام طوف حریم حرمت را صد بار (۲)  
 دید تا گریه من «مهر دل» اندر غم او      حلقه چشم ابر گشت زغم گوهر بار

كذلك درین رباعی تجنیس خطی موجود است :

ای چرخ بدور خویش نازی تا چند؟      وین ابلق صبح و شام نازی تا چند  
 آگاه شو از حقیقت معنی خویش      این نزد هوس بیهوده بازی تا چند

صنعت ترصیع از بدائعی است که حضرت بیدل در اغلب ابیات، مخصوصاً در

غزلیانی که به چهار پاره موسوم است (۳) سروده، مثلاً درین بیت :

زدوستان گسته بیان، بدوش الفت میند بهتان      که نخل تالیف اشک و مزگان بجز جدائی نمر ندارد

همد درین زمینه «مشرقی» راست :

نه هیچ دردی از دوائی، نه مشکلی را اگره کنائی      چه چشم دارم من از دعائی، که جز ندامت اثر ندارد

وقتی «مشرق» در ایام سرما، پیش بخاری قرار داشته، و آتش می افروخته

است قریباً سر شار شاعر، این کیفیت را در یک بیت بسیار شیرین به صنعت

ایهام چنین بسته، و ضمناً موضوع (جزای بی ادبانه) را هم خوب روشن

کرده است :

دهن کشاده بخاری بسان بی ادبان      <sup>شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی</sup> سوسید کار بجائی که چوب میخواهد

وقتی که چوب را به بخاری داده‌اند و آتش از روشن می شود، آتش گیر را نیز

درین میانه سرو کاری هست، «مشرقی» درین رباعی بطور تجنیس، این

مضمون را نیز خوب می بندد :

نادل بپر ز شوق آتش گیر است      سر تا بدم چو شمع آتش گیر است

گر نسخه کنم شمه از آتش شوق      گویا مشق خامه ام چو آتشگیر است

- (۱) درین بیت علاوه بر تجنیس، کلمه نمر را با بار (ایهام تناسب) نیز موجود است.  
 (۲) درین بیت صنعت رد المعجز علی الصدر، در کلمه (صد بار) نیز مراعات شده است.  
 (۳) بحور مثنوی با اصطلاح علم عروض بحوری است که هر بیت آن دارای (۸) رکن باشد،  
 مصراع اول دارای یک صدر و دو حشو، و یک عروض، مصراع دوم یک ابتدا، دو حشو، یک معجز

در بیت های آتی و قتیکه از روزگار ناسازگار شکوه میکند ، صنعت  
ردالعجز علی الصدر را می طرازد :

سکان روزگار گرفتار در غم اند      شادی مکن سراغ زسکان روزگار  
یاران روزگار نگردند یار کس      یاری طمع مدار ز یاران روزگار

همچنین صنعت التفات را از غائب به متکلم درین يك بیت بسته :

صد رنگ تو م یکی تار هوس بست      بر بسته گرداب سراب است دل ما

درین بیت مضمون ( شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است ) تضمین میکند :  
دوستان هرگز نباشد دل شکستن را علاج      کی توان پیوند کردن شیشه بشکسته را ؟

کلیات اشعار و آثار مشرقی که دارای غزلیات ،  
قسمت های کلام « مشرقی »

( رباعیات ، مخمسات ، مثنویها قطعات است ) و قتی  
مابدقت ورق زده و موضوع های سخنوریش را می بینیم ، به سه قسمت بخش می شود :  
( ۱ ) مضامین عرفانی و تصوف و فلسفه که قسمت مهم اشعار « مشرقی »  
عبارت ازینهاست .

( ۲ ) نصاب و مواعظ و حکم که حضرتش اخلاق اجتماعی و اصول زندگی  
را در آن شرح کرده است گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

( ۳ ) مضامین عشقیه و ادبی خالصه که گاهی دنیای طرب و نشاط و ذوق و محبت  
و مناظر روح بخشا حکایت میکند ، و با در شب های سیاه فراق ، با ناله های غم  
انگیزی می گیرد .

### ۱ - عرفان و تصوف

« وردس و رتبه » شاعر معروف انگلیسی گفته است که « هدف یگانه شعر ،  
جستجو و کاوش اسرار و رموز سر بسته نفس انسانی است » گوینده این سخن ،  
هر چند مغربی است ولی اگر در ادبیات و دنیای سخنوری مشرقی ، مخصوصاً

پارسی کمی دقت شود، خوبتر مصداق این سخن شده می‌تواند. از عصرها، و شاید از ابتداء که شعر پارسی مراحل عروج خود را می‌پیمود، مضامین عرفانی و تصوف بهره بزرگ ادبیات را بنحود مختص کرده است.

«تصوف» مشربی است که مطمح یگانۀ آن تزکیۀ روح بوده و راه نجات انسانها را بطریق روحانیت صرف، می‌نماید. تصوف اسرار و رموز مکتومه نفس بشر را آشکار ساخته، و انسان را بادی نیای شگفت انگیز ماوراء الهاده آشنای سازد. در حقیقت تصوف و عرفان، از عصرهاست که «طریقه فلسفی» مشرق وسطی بوده، و اساس خیالات و عقاید و تصورات عمومی برین نهج نهاده شده است، اغلب مفکرین و فضلاء و ادباء و اخلاقیون اسلامی، حتی حکماء و فلاسفه، ازین سنخ تفکر بهره داشته، و ازین سرچشمه فیض، آب خورده اند! اهمیت و عمومیت تصوف را ازینجا اندازه باید کرد، که تقریباً نیمۀ مسایل فلسفه و اغلب موضوع های علم اخلاق را با تصوف علاقه شدیدی موجود است، که نمی‌توان یکی را از آن مستغنی دانست.

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

لہذا اگر کسی بخواهد، راجع بہ تفکرات فلسفی و قطورات ادبی آسیای وسطی، درین یکہزار سال، تبعی بعمل آورد، ناگزیر است کہ از نقطہ نگاہ «تصوف» آنرا کاوش و جستجو نماید، زیرا عقاید و افکار متصوفین را در ادبیات نفوذ و غلبہ عظیمی بودہ و اغلب ادباء و مفکرین ابن عصرها، حتی پیروان فلسفہ اشراق New Platonisme بادیای تصوف علاقه داشته، و باذاتاً صوفی مشرب بودہ اند (۱)

(۱) استاد براون شرق شناس معروف، در تاریخ ادبیات پارسی راجع باین موضوع شرح مستوفائی نگاشته، و در بارہ تصوف تتبعات عمیقی را نموده است، علاقه مندان تفصیل می‌توانند، با انجام مراجعت کنند!

وقتی ما دفتر ادبیات آسیای وسطی را در بن هزار سال ورق می‌زنیم، با سوانح حیات شعراء وادی نامدار را می‌یابیم، اغلب شعرای معروف را صوفی مشرب می‌یابیم، و نام‌دسته بزرگی از عرفاء و متألهین را در طومار ادباء و سخنوران می‌بینیم. در میانه گویدگان نامدار پارسی، سخنوران شیوا و سحاری بمیان آمده‌اند، که راجع به تصوف آثار مخلص و بزرگی نگاشته، و باقیات الصالحات معتنا و جاودانی در بن زمین از خود بیادگار گذاشته‌اند.

هر چند در ابتداء مثنوی و رباعی (۱) مخصوص با اینچنین موضوع‌ها بود، و استادان ادبستان تصوف و عرفان آثار جاویدی را استقلالاً در تصوف نوشته و گذاشتند، ولی «غزل» نیز ازین جوهر یا کبریا عاری نمانده، دسته از ادبا خیالات تصوف و عقاید عرفانی خود را به پیرایه غزل آراستند، و ذخیره هنگفتی را از تصوف در غزل پارسی گذاشتند.

چون از ابتداء غزل پارسی، مجموعه افکار متفرق، و جذبات متنوعی بوده، گویندگان به انضباط و تسلسل خیالات و مضامین در غزل نپرداخته‌اند، ازین رو در غزلیات اساتید یا مورخان ادباء افکار و عقاید عرفانی و صوفی‌گری، بطریق پاشیده و پراکنده موجود است، که نمی‌توان ابیات و پاره‌های غزلیات ادباء را تماماً بر نظام افکار صوفیانه و عرفانی استوار کرد. و مشرقی‌ها نیز غزلیات خود را بر دأب استادان سلف گفته‌اند!

می‌گویند برای تدقیق و کارش‌سنج ادبیات و سبک گفتار سخنوران، و تشخیص منزلت ادبی آنها، باید نخست محیط احساسات و نفسیات و هویت حزبی شعراء را کفنج‌کاری و جستجو کنیم، و گفتار آنها را به نگاه عواطف و افکار خود شاعر ببینیم، که در تصویر نظریات و افکار، و اظهار احساسات اندرونی خود، ناچه انداز مقتدر بوده، (۱) مثل مثنویات حضرت سنائی و عطار و مولوی، و رباعیات شیخ ابوسعید ابوالخیر و غیره.

ولسان ادبی اش نابکدام حد شیوا و گوینده تراست ؟  
 چنانچه پیشتر گفتیم : مشرقی ما با تمام معانی يك شاعر متصوف و عرفان خواهی  
 بوده ، و عملاً نیز از دسته عرفاء و دانشمندان صوفی مشرب بشمار میرفته است !  
 احساسات و افکارش در محیط پاک و بی آرایش « تصوف » پرورش و نمو یافته ، و  
 ازین منبع فیض دوام ، آب خورده است . مشرقی چون در مکتب ادبی سبک هند  
 به پیشگاه استاد معنویت حضرت بیدل ، زانوی تلمذرازده ، و کسب فیوض ادبی و  
 عرفانی میکرده است ، لهذا گفتارش تماماً به مزایای مادی و معنوی سخنان حضرت استاد  
 پیراسته است ، که مادر سطور آینه همکاری و همسلکی ادبی و صوفیانه مشرقی را  
 تلمیذانه با حضرت بیدل خواهیم دید :

بدانکه عرفاء و متأهبین و حضرات صوفیه ، برای سیر مراتب  
 ترك ما سوا کمال و نور دیدن صراط مستقیم سلوک ، مدارج و عقباتی مقرر  
 داشته اند ، که برای تزکیه و تطهیر روح از الواث مادی ، و عروج به مقامات عالیة روحی  
 و معنوی ، و پرواز به فضای پاکیزه معنویت و حقیقت ، ماوراء الماده ، و فراغ از شئون  
 وظواهر و تعینات اعتباری ، سالک به مرور آن ناکزیر است ، تا درین مراحل  
 به تصفیه اخلاق پرداخته ، و انکار کردار ناسنوده خود را بمنزله و پاکیزه سازد ،  
 ازین مراحل گذشته عارف به مقامی میرسد ، که از سایر تعلقات و روابط مادی  
 علاقه خود را می گسلد ، و صحنه دل را از خطوط ماسوی الهی می سازد ،  
 عارف معروف مشرق حضرت « غزالی » بعد از طی عقبات ظاهری و کنجکاوئی های  
 زیاد در مراتب علوم و فلسفه ، باین پایگاه رفیع رسیده ، و اطمینان قلب مضطرب  
 و پریشان خود را درین مرتبه روحی یافته است (۱)

(۱) حجة الاسلام غزالی کتاب « المتقمن الضلال » خود را برین موضوع نگاشته ، و مراتبی  
 را که پیش از وصول باین حقیقت طی کرده ، تماماً ذکر می کند ، و اخیراً بعد از استقصا و تتبع زیاد  
 قائل شده است که ، انی علمت یقیناً ان الصوفیه هم السالکون بطریق الله تعالی خالصه وان سیرتهم  
 احسن السیر و طریقهم اصوب الطرق ، و اخلافهم ازکی الاخلاق . . . . . یکی از ادبای راست ،  
 بوهلی اندر غبار نایه کم دست روی نایه محل گرفت



عرفاء میگویند: برای وصول بسر منزل قرب آلهی ' و آنجا ایگانه شامخی که بلند تر از دنیا و ما فیهاست ' شاید سالک از سایر علائق مادی بگذرد ' و جهان ظواهر را بدرود گوید !

مهمترین عقبات دشوار گذاری که عارف ' درین راه پیش رو دارد ' گذشتن از ' خویش ' است برای رسیدن به مکان عالی ' اثبات ' شاید خویش را نفی کرد ' عارفی راست :

میچ کس مانع خرام تو نیست م تو در راه خویشتن خاری !

عرفای کرام آیه کریمه و ماتلك بدمینك با موسی را موافق به مشرب خویشتن خوب تفسیر فرموده اند میگویند: حضرت تقدس و تعالی ' از حضرت موسی (ع) پرسید ' بدستت چیست ' حضرت موسی (علی نبینا و علیه الصلوة والسلام) پاسخ می دهد عصاست ' اتو کاه علیها و اهنس بها علی غنمی ولی فیها ما آرب اخری ؛ ولی چون در حضرت اللمی جلت عظمت می باید از جمیع لذات بدنی و علائق دنیوی گذشت و تکیه و اعتماد جزا به دیگری نباید کرد ' لهذا امر اللمی شرف نزول می یابد که یا موسی فاخلع نعلیک و القم عطاک یعنی از عمامه و کسانل مادی علاقه بکسلان ' و با دست نهی ' بدون تکیه و اعتماد بر ظواهر بشقاب .

در حضرت او چه گفت باید لیک این وادی عشق است نگهد از ادب  
آنجا نه دگر سلام کنجد نه عليك این ارض مقدس است « فاخلع نعلیک »

حضرت بیدل که از نور دند کان این و ادیست و با کمال همت یا از علائق مادی به کشیده و تمام واردات و تطورات کبکی را غیر مستقر و غبار و هم و خیال می پندارد ' مردانه بترك آنها دعوت میکند ' وی راست :

امید و یاس وجود و عدم غبار خیال است  
از آنچه نیست غمور غم از آنچه هست برون آ

دنیای علائق مادیه ' بنظر جهانبین حضرتش خیلی پست و بی بها است :

نه مرده چند سوی گشت خاکدان تعلق دی جنون کن وزین دخمه های پست برون آ  
 همدرین زمینہ شاگرد رشید حضرت بیدل، مشرقی ما را است :  
 نه از عدم اثری و نه از وجود نشانی ز نیستی بدر آی وز آنچه هست برون آ  
 ترا نه جای نشین بوده به گنبد گردون توشاهبازی ازین آشیان پست برون آ  
 پرواز خیال عارفانه مشرقی ما را ببینید، که عدم و وجود را بی اهمیت شمرده،  
 و شاهباز همت انسانی را از آشیانه گردون نیز به بلند پروازی دعوت می نماید.  
 بنده را با حضرت تقدس و تعالی راز پست، که در آن هیچ چیزی از  
 ما سوی اله نمی گنجد :

الخلوة محادثة السر مع الحق حيث لا احد ولا ملك ( خدا را با دل هر بنده  
 راز پست ) گیتی آب و گل، و خاکدان دنیا، درین چنین مواقع پدروود گفتنی است،  
 حضرت بیدل چه خوش فرموده :

نه فلك آغوش شوق انتظار آماده است  
 کای نهال بالغ بیرنگی ز آب و گل بر آ!

درین دنیای بی آرایش که فارغ از تعبدات ما در من است، گاهی عارف، بمرتبه  
 صعود میکند، دل که جلوه گاه انوار حق است نیز در آن نمی گنجد، آنکاه (دل)  
 را گذاشته، و بیدلانه، در آن فضای قدس سیر می کند، حضرت بیدل این قصه  
 بیدلی را با کمال دل داری گفته است :

از تکلف در فشار قبر نتوان زیستن چون نفس دل هم اگر تنگی کند از دل برا  
 سردار بزدان خواه ما، این موضوع را خیلی روشن میگوید :

«مهر دل» اندر دل خود غیر او را ره مده  
 دل اگر کردش برون از دل، تو هم از دل بر آ!

مشرقی در دنیای سوزناک عشق، از خویشتن میگذرد، و با همتی مردانه، قدم  
 بر جان خویش می نهید، و این خود مرتبه خیلی بلند پست در عالم عرفان  
 و تصوف :

تا « مهر دل » از خویش گذشتم بعشقتش بر جان قدم از همت مردانه نهادیم  
درین رباعی حضرت مشرقی با منطقی ساده ، اضرار تعلق و گرفتارهای دنیا  
را چه خوش استدلال می نماید .

تا جنس تعلق بدکان هوس است      یا بسته سودای دورزگی نفس است  
از عبرت شیرینی دنیا بنگر      بس دست ندامت زده بر سر مگس است

فنا و عدم :

فنا و عدم از مقامات بلند تصوف است ، عارف راست  
که پیش از عدم و زوالیکه هر فرد بشر ناگر بر استقبال  
کردنی است ، خود را فانی سازد ؛ ازین عقبه گذشته ، مقام « فناء الفنا » میاید  
که از عالی ترین مراحل سلوک و تصوف بشمار است ، حضرت بایزید ( رح )  
سر حلقه عرفاء گفته است : من اشتها عدما لا وجود له باصطلاح تصوف « فنا »  
مقامی است که ظهور هستی حق بر باطن انسان نجلی کرده و آنقدر مستولی و  
غالب گردد ، که شعور ما سواء را از صفحه ادراک حاک نماید ، و قتیکه انسان  
این « بی شعوری » را هم درک نکرده و جز صحنه تقدس و کبریا را مد نظر  
نداشت ، این مرتبه روحی را « فنای فنا » نامیده اند !

در حقیقت « فنای فنا » علامتی است از خود را فنا کرده است ، زیرا اگر عارف به فنای  
خود فهمیده و ادراک کرده توانست لاجرم به « فنا » هم نرسیده است ، زیرا  
« شعور فنا » و موصوف آن هم بذاته اعتبارات و تعیناتی است ؛ ما سوای ذات  
کبریا جل شانہ که منافی با فنا صرف است ، حضرت جامی این موضوع را  
درین رباعی چه روشن ادا کرده است :

زینسان که فنای خویشان میخواهی      از خرمن هستت جوی کی گاهی  
تا بکسر مو ز خویشان آگاهی      کرد منرفی از راه فنا گمراهی

مقام شامخ و بلند « فنا » آنقدر لطیف و فارغ از هرگونه هیاهو و غوغای شون  
ظاهری و اضافیات مادی است ، که در اینجا جز وحدت مطلق چیزی نمی گنجد ،

وعارف را جز با خدا با چیزی دیگر سروکاری نیست ، سالکی عقبات و موانع این جایگاه رفیع را در سیر مراتب سلوک دیده ، بیخودانه فریاد می کند :

گر زنده ام آلوده با فکار تم	ورمرده همان بهشت و دوزخ و ظم
یارب تو بگو بذات یا کت سو گنبد	کز دوش چگونه بار « هستی » فکنم
یا اینکه : درد سرما همان سرماست	باری که بدوش ماست دوش است

عارف جامی راست :

یارب مددی کنز دومی خود برم	وز بد ببرم و از بد می خود برم
در هستی خود مرا ز خود بیخود کن	تا از « خودی » و « بیخودی » خود برم

عارف دل آگاه و « بیدل » همه دل ، برین مقام چه استادانه می آید :

که شیفته محیط فردو زو جیم	که داغ حنیض و گاه محو او جیم
بی وصل فنا ز ورق ما طوفانی است	تا غرقه نکشیم اسیر موجیم
یا ، در عبادتگاه ما کانجا هوس را بار نیست	نقش خویش از لوح هستی گرتوان شستن وضو است

سرچار عرفان آگاه مشرقی که از دل با ختکان شاهد فناست ، درین موارد

گفتاری شیوا ویسندیده دارد :

بشنو زمن ، این نکته معنی دریاب	بیدار شو از نوم خویش ز خواب
خود را ز مبانه گیر تا بینی فاش	زیرا که توئی بر رخ مقصود حجاب

پرو، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

